

# زبان مادری در برابر زبان ملی، یا زبان مشترک؟

احمد رحیمی

هر زبانی خواه ملی باشد، یا مشترک، یا منفرد، طبعاً و قبلاً یک زبان مادری است برای کسی که در آن زبان متولد شده است، یعنی هیچ زبان غیرمادری وجود ندارد. چون هیچکس بی مادر متولد نمیشود و آن مادر هم خود، زبانی دارد. بنابر این زبان مادری، زبان مردمی است که بدان زبان با دنیا آشنا می‌شوند. این مردم، خود نیز در زمانهای دور در تاریخ ریشه در اقوامی داشته‌اند که بدان متکلم بوده‌اند و از طریق آنان به وراثت طبیعی و تاریخی‌شان رسیده که در زمان ما دیگر قوم و قبیله نام ندارند و ملت‌های امروزی را تمثیل میکنند. همه زبانهای موجود فعلی نیز بی استثناء، تاریخی دارند که بدون آن نمیتوانسته‌اند وجود داشته باشند.

بنابر این نمیتوان چنانکه در کشور ما مرسوم است، بدلخواه برخی از آنانرا زبان و برخی را لهجه نامید. زیرا لهجه یا دیالکت تنها در داخل یک زبان واحد میتواند وجود داشته باشد؛ مانند لهجه آلمان شمالی و لهجه آلمان جنوبی در زبان آلمانی، یا لهجه کافنی لندن و لهجه منچستر در انگلیسی، یا لهجه شیرازی و لهجه اصفهانی در فارسی. یا در ترکی میتوان از لهجه اردبیلی یا زنجانی نام برد، ولی خود ترکی را تنها به عمد و به غلط میتوان لهجه نامید. در این صورت نام بردن از زبانهای عربی و کردی و ترکی در ایران به عنوان لهجه، غلط فاحشی است که در اکثر اوقات تعمداً و برای مثلاً تحقیر، و بی‌اهمیت انگاشتن آنها به زبان و قلم برخی از ادیبان و غیر ادیبان جاری میشود.

برخی، با همه آنچه در بالا گفته شد موافق نیستند و تعاریف شخصی خودشان را ترجیح میدهند. مثلاً در مورد زبان فارسی آنرا زبان مادری هیچ دسته و گروهی از مردم که گفتیم اکنون دیگر ملتی هستند نمیدانند. مثل اقا محسن قائم مقام که معتقد است «زبان فارسی به هیچ قومی تعلق خاص ندارد».- یعنی بعبارت دیگر مال هیچ قومی نیست.- ولی همان زبان با کمال تعجب، برای سایرین تعلق عام دارد؛ و یا «بر خلاف آنچه تجزیه طلبان میگویند قوم فارس وجود ندارد». ولی نمیگویند که قوم ترک هم وجود ندارد. البته آقا منوچهر امیرپور هم در این مورد با ایشان همدل است و ظاهراً با تعجب میپرسد «کدام قوم فارس؟». ولی نمیپرسد کدام قوم ترک؟ [رجوع شود به دو مقاله از محسن قائم مقام و یک مقاله از

منوچهر امیرپور در سایت ایران امروز]

در یک جغرافیای تاریخی چگونه است که قوم‌های دیگر وجود دارند و یک زبان مشترک هم که فارسی باشد ابداع کرده‌اند، اما تنها قوم فارس غایب است؟ پس اگر قوم فارسی وجود نداشته باشد چرا این زبان فارسی نامیده شده؟ و زبان مادری چه کسانی است؟ و مردم فارس زبانی که آنرا از والده خویش آموخته‌اند و وجود دارند، در چه مقوله‌ای جای میگیرند؟ عشیره هستند، خانواده کثیرالاولاد میلیونی هستند؟ یا خود به تنهایی ملتی هستند که از روی بزرگواری و عطوفت، این لهجه‌های حاشیه‌ای کم اهمیت و خرده فرهنگ‌های نزار اقوام دیگر را تحت حمایت سیاسی و فرهنگی خود گرفته‌اند که، مبدا تجزیه طلبان نابکار آنرا اغوا بکنند!؟

و چگونه است که اروپائیان لغت «پرسان» و «پرسیا» را که همان فارس باشد بکار برده‌اند و برای کی؟

بگذارید به بینیم آیا در جای دیگری از این دنیای خاکی نظیره‌ای برای این زبان استثنایی پیدا میشود؟

زبان انگلیسی که خود از خانواده زبانهای ژرمنیک هست و در قرن ششم میلادی توسط دو قوم ساکسون و آنگل از آلمان به جزیره بریتانیک که، قبل از آنان مردمان بریتانیک، پیکت، و لاتین در آنجا زندگی میکردند. آورده شده است و از اختلاط زبان این دو قوم، و اخذ بیشمار لغتی از سایر زبانها ایجاد شده است. یعنی، انگلیسی در اصل زبان مادری آنقلها و ساکسونها بوده است که در اثر پیدا شدن امپراتوری انگلیس و صدور مازاد جمعیت، و بخصوص جماعت بزهار در قاره‌های کره زمین ریشه دوانده است. انگلیسی‌ها در مورد زبانهای انگلیسی موجود فعلی هیچ‌گاه داستانسرای نکرده‌اند. و اگر چنانچه ما در کشور خود شاهد هستیم، میکردند، در مقایسه با زبان فارسی باید آنرا جهانشمول نامیده و یکی از ارکان ثبات کره زمین، یعنی به نوعی تمامیت ارضی در کره خاکی اعلام میکردند؛ این تمامیت ارضی، چون ارض واقعی را در نظر میگرفت نمیتوانست ربطی به ترجیع‌بند لوس تمامیت ارضی ما داشته باشد. پس، دادن القاب نامعقول به زبان فارسی نیز در نظر ناظران، نامتعارف و گزاف به حساب میاید.

یا زبان عربی که از شبه جزیره عرب برخاسته و با کشورگشایی مسلمانان، سرتاسر شمال آفریقا از شرق به غرب به زبان عربی خو گرفته است و زبان تمدن باستانی مصر بالمره به فراموشی تاریخ رفته است. ولی بکار بردن رسمی خود این زبان که زبان مادری پیغمبر اسلام نیز بوده است، و در یک حکومت اسلامی، برای اعراب ایرانی میسر نیست. زیرا، چنانکه خواهیم گفت سلطه زبان واحد رسمی چنین اقتضا میکند. دیگرانی هم که بعدها به زبان عربی نوشته‌اند از قبیل بیرونی و خوارزمی و ابن سینا و زکریای رازی و... نه بدلیل اینکه عربی زبان مشترکشان بوده، بل بدین سبب که عربی زبان مسلط، و مطلوب دستگاه سیاسی، یعنی خلافت بوده، آنرا به ناچار بکار برده‌اند. گمان نرود که این وضع تنها مربوط به دوران خلافت عباسی بوده است؛ این شیوه مرضیه تاکنون هم ادامه دارد و چندین قرن بعد از بیرونی‌ها و خوارزمی‌ها و به جای آنها،

ساعدی‌ها و براهنی‌ها و دیگران همان نقش را داشته‌اند. زیرا زبان مشترکی که در این نوشته از آن سخن میرود، در طول تاریخ با این یا آن شکل سلطه میسر بوده است. و بهمان دلیل «مطلوب» و سهل بودن زبان فارسی و کوتاه بودن کلمات آن در شعر عروضی مأخوذ از عربی، باب طبع شاعران و دستگاه قدرت سیاسی که با صله‌هایش دنیای شعر را زنده، و شاعران را از دربوزگی بر کنار نگهداشته، و آنرا مناسبترین فرم ادبیات میساخت، پا گرفته است. از اینجاست که فاصله گرفتن شعر از نثر، و کمیابی نثر نسبت به شعر آشکار میشود. هر چند که نمیتواند دلیلی برای مشترک بودن و سو استفاده مستقبل محسوب شود.

حال باید دید چرا برخی از دوستان گرامی به قوم بودن فارسها حساسیت نشان میدهند، در حالیکه همیشه متکلمین زبانهای دیگر را در ایران قوم مینامند و از بکار بردن نام ملت در مورد آنان استنکاف میورزند؟ در حالیکه همه این زبانها در ایران تبعیت ایرانی دارند و ملت نامیدن هر کدام از آنان طبیعی است؛ برای اینکه اشتراک همه با هم در تبعیت است، نه در ملیت.

همه آنانیکه زبان فارسی دارند -نه آنانیکه میتوانند فارسی حرف بزنند- و آنرا ملی و مشترک هم میخواهند همانانی هستند که زبان مادریشان فارسی است و لاجرم وجود دارند و حال اگر شکسته‌نفسی کرده و خویششان را غایب، ولی زبانشان را «نازل» میدانند و اصرار دارند هر چه پیش بیاید زبان فارسی باید هم ملی و هم مشترک باشد مضحک است. چون اگر بقول آنان همه اقوام -قوم فارس هم؟- در تکوین و تکمیل آن شرکت کرده‌اند پس چرا تنها قوم غایب که زبان فارسی، بقول آقامحسن قائم مقام تعلق خاصی هم به وی ندارد، سراسیمه بدنبال ملی و مشترک بودن آن است و دیگران نه؟ به این دلیل ساده، و برای اینکه آنان، دانسته یا ندانسته با این تعیین موضع (ملی مشترک) میخواهند مطلبی را بیان کنند که اظهار کردنش شاید چندان ملزوم نباشد، و آن اینکه در حال حاضر فارسی، زبان قدرت سیاسی مسلط است یعنی همه ارکان دستگاه دولت از نظام آموزشی گرفته تا دستگاه قضایی، از قوای مسلح تا ارگانهای اطلاع‌رسانی و تبلیغات با این زبان، یعنی زبان قدرت میباشد.

زبان در روزگار ما دیگر تنها وسیله ارتباط مانند زمانهای دور تاریخی نیست. بلکه زبان اعمال قدرت نیز است. و پیش کشندگان زبان مشترک هم نمیخواهند این موقعیت سلطه را از دست بدهند تا بتوانند زبانهای دیگر را لهجه نامیده و از تمام امکانات مادی و معنوی زبان قدرت بودن چه به صورت انفرادی و چه بشکل قوم غایب بهره‌مند شوند. منتها میخواهند که «اقوام دیگر» هم به شکل دموکراتیک و به عنوان شریک مال مشترک آنرا پذیرفته و با آن موافق و همراه باشند. موافقت با آن کار ساده‌ای است. ولی چه کسی از آن متنفع میشود؟ منطقاً زبان مسلط.

اما زمانیکه صحبت از حقوق زبانهای دیگر می‌شود همانطور که آقا منوچهر امیرپور میگوید: «در شرایط حاضر در کشور، و قدرتهای سودجوی استعماری، داشتن حق یک امر است و امکان اجرای آن امری جداگانه». یعنی بگرد تا بگردیم. ولی در عین حال می‌بینیم که در همان شرایط حاضر در کشور، و در ضمن حضور قدرتهای سودجوی استعماری، تبلیغ و موافقت با زبان مشترک هیچ مانعی ندارد و امکان اجرای آن هم با مشکلی مواجه نیست چون قبلاً مسلط است. ولی عملی کردن حقوق زبانهای دیگر منوط به شرایط غایب در کشور و ناپدید شدن اعجاز انگیز قدرتهای سودجوی استعماری بوده، و به سرنوشت انجمنهای ایالتی و ولایتی قانون اساسی مشروطه، و فقط به این دلیل که همسایگان ما همه آزمند، و قدرتهای استعماری قوی دچار می‌شود و تا انقراض همان قانون اساسی یا مشابه آن امکان اجرا پیدا نمیکند. شرایط حاضر در کشور هم، که همیشه شرایط حاضر خواهد بود که، نه امکان شرح دارد و نه امکان طرح. به خشکی شانس!

وانگهی، ادعای اینکه زبان فارسی همیشه زبان مشترک در ایران بوده حرفی توخالی است که تنها بی اطلاعی گوینده یا نویسنده آنرا از تاریخ این سرزمین میرساند. در گذشته، و تا پایان سلطنت قاجاریه، نه زبان مشترکی بوده و نه نیازی بدان بوده است. زبان مشترکی که اکنون از آن نام برده می‌شود در دوران حکومت استبدادی-پلیسی و شدیداً متمرکز پهلوی ابداع شده است و نمیتوان آنرا به تمام تاریخ بسط داد. این حکومت متمرکز و دستگاه اداری و آموزشی منبعت از آن، وجوب این زبان عام را برای حفظ مصالح حکومت، و نه مصالح مردم، ایجاب کرده است. زیرا قبل از آن نیز مراودات و تجارت هم مانند طول تاریخ بدون زبان مشترک انجام میشده است. و گرنه در حال حاضر هم زبان مشترکی که خواست استراتژیک سابقه دار و در عین حال آرزوی دست نه‌یافتنی حکومتی است، که همه آحاد و ساکنان این سرزمین آنرا به کار برده یا لاقلاً وجوب آنرا تأیید کنند در عمل وجود ندارد.

درواقع هم نیت اصلی برنامه زبان مشترک و ملی نه تنها تحمیل یک زبان با لطایف‌الحیل، به غیرفارس زبانان است بلکه، برنامه تغییر زبانی مردم است و الا تشبثات نانجیبانه برای فارسی یاد دادن به کودکان غیرفارس زبان دوساله چه داعی میتواند داشته باشد؟

زبانی که برای جا انداختن و استمرار آن نیاز دایمی به قوای مسلح و نیروی انتظامی و امنیتی و محکمه و زندان وجود دارد، نتیجه‌یی جز ایجاد جامعه‌ای با تنش مداوم ساختاری ندارد که هیچ‌گاه نمیتواند با خودش هم به مسالمت برسد، و مداوم در حال دفع نیات خیالی استعمارگران بین‌المللی و حتی همسایگان خود از ریز و درشت و جلوگیری از تجزیه تخیلی و من درآوردی است، روی صلح و آرامش نخواهد دید. و هیچ‌گاه از خود نخواهد پرسید که چرا تمام کشورهای قدرتمند، و همه

همسایگان ایران، میخواهند آنرا تجزیه کنند؟. آیا ایران چنان بهشت برینی است که آنان هم بخواهند سهی از این بهشت برین داشته باشند؟ و اگر چنین است پس این موج مهاجرت به کشورهای دیگر چرا چنین موج است؟ یا لابد دلایلی دیگر وجود دارد که حتی همسایگان ضعیف‌تر نیز میتوانند آنرا به تجزیه به‌کشانند؟ اگر چنین باشد آن دلایل کدامند؟ و چرا در صدد چاره‌جویی برای این نقاط ضعف بر نمی‌آییم؟ و این نقاط ضعف کدامند؟ آیا یکی از این نقاط ضعف، هم اصرار به داشتن زبان واحد، علیرغم وجود زبانهای دیگر و بالقوه تنومند نیست؟

و اگر ما در عین دانستن این نقاط ضعف میخواهیم آنرا همیشه داشته باشیم تا عنوانی برای نیات برتری طلبانه ما، و بهانه‌ای برای استمرار تنش داخلی باشد تا روزی که این تنشها آنرا از درون به پاشاند همین راه را تا رسیدن به جهنم موعود ادامه دهیم.....

درواقع هم داستان تنها فالگیری از حافظ و یا لذت بردن از اشعار شاعران، یا خواندن ابیات شاهنامه و یا احیاناً رفتن در جلد قهرمانان شاهنامه نیست. این‌ها همه بسته بندی بازاریبند برای کالای قدرت و سلطه است که هر قدر نفیس‌تر و جذاب‌تر باشد، یا آنطور جلوه داده شود شانس مقبولیت آن بالا میرود.

از قول توماس جفرسون سومین رئیس جمهوری آمریکا گفته اند که دلیل مخالفت شدید سفیدپوستان فقیر با آزادی سیاهان عمدتاً فقیر در آمریکا اینستکه برده داران موفق شده‌اند آنها را متوجه این نکته بکنند که آنان به نژاد برتری منسوب هستند-نژاد در قدرت- و در نتیجه شعار: فقرای آمریکا متحد شوید گوش شنوایی پیدا نکرده است. پس چه دلیلی دارد که گروهی نه چندان کم از هموطنان فارس زبان ما هم از این موهبت الهی که، در این مورد، همان زبان قدرت باشد، نخواهند بشکل فردی یا جمعی بهره‌مند شوند؟ البته که بهره‌مند هستند منتها خواهان آن نیز هستند که این برتری در آینده هم از آنان دریغ نشود. و این البته، مستلزم فراهم کردن مقدمات و مقارنات و مؤخراتی است که آنرا چیزی خواستی و مطبوع و آشنا جلوه دهد که هر شنونده «واقع بینی» را جذب کند حتی اگر در تحلیل نهایی از موضوع اختیارات از آب در بیاید.

مقدمات آن البته از دهه‌ها پیش فراهم شده و در انتشارات بیشماری که به مشغولیت ادبی برخی تبدیل شده، از بیگانه بودن بعضی از این زبانها مانند زبان ترکی، و خودی بودن برخی دیگر مانند زبان کردی؛ و نقل قولهای جذابی از زبانشناسان خود ساخته، البته با تأیید مثلاً ادوارد براون‌ها؛ و سخن از خرده فرهنگها [یعنی زبانهای دیگر جز لهجه و فرهنگهای دیگر چیزی بیشتر از خرده فرهنگ نیستند] لابد در برابر عمده فرهنگی که قسمتهای اساطیری‌اش بر مبنای اظهارات

باستانشناسان ایراندوست قرار دارد که از ورای آثار باقیمانده به مشامشان رسیده است؛ در این ضمن توجه به نقطه‌نظرهای ابراز شده پس از مصاحبه تلویزیونی یک خانم گیلک در باره زبان فارسی در خانواده خودش، عبرت انگیز است. زیرا شاهد یک لجن پراکنی غیرموجه از دارندگان آن عمده فرهنگ باستانی میشویم. یعنی اینکه ضمن آشنایی با ظرفیتهای آن فرهنگ عمده، طرف حتی مجاز به اظهار نظر و گلایه هم نیست.

آیا عاقلانه‌ترین راه باز کردن چشم و دیدن واقعیتهای و قبول کردن آنها و عمل کردن به الزامات آن نیست که نه تمامیتی به خطر بیفتد و نه هر که خواست حقی بگیرد تجزیه طلب نام بگیرد که در واقع اسمی بی‌مسما است. زیرا درحقیقت هم، تمامیت ارضی و تجزیه طلبی اسم مستعار، یا بهتر، اسم رمز حفظ همان قدرت و سلطه است که حتی نویسندگان و شاعران فارس زبان هم که علی‌الاصول باید جانب مطالبات زبانی دیگر زبانها را بگیرند، بمثابة رانتی که زبان واحد و رسی و اجباری برایشان فراهم کرده، و مخاطبان پتانسیل بیشتری برایشان تدارک کرده صدایشان در نمیاید.

الزامات آن واقعیت عبارت از این است که وقتی که در مملکت کوچکی مانند سوئیس و کشور بزرگی مانند هندوستان زبانهای اصلی در ضمن زبانهای رسی نیز هستند. و در مملکت سوئیس سه زبان رسی آلمانی و ایتالیایی و فرانسه وجود دارد، به طریقی اولی در ایران که دهها برابر سوئیس وسعت و بیشتر از آن زبان دارد تنها یک زبان رسی و آنهم به زور مستدام نیروهای نظامی، انتظامی، و امنیتی خجالت‌آور نیست؟